



A Comparative Study of Abrogation in the Holy Qur'an from the Viewpoint of Sheikh Ṭūsī and Ayatollah Khū'ī*

AliAsghar Akhondi¹ 

Naser Antiqechi²

AliAsghar Naseri³

Abstract

One of the most important and challenging issues throughout the history of Qur'anic interpretation and sciences is that of abrogation. Early scholars have considered many verses of the Qur'an that have an aspect of designation and restriction to be within the scope of abrogation. Later scholars have had a special approach to this issue with a new definition. Although the discussion of the abrogating and the abrogated is still considered as one of the fundamental issues of Qur'anic sciences, not much research has been done to explain and examine the differences and similarities between the views of early and later scholars on the issue of abrogation in the Holy Qur'an. Therefore, the present study is intended to use a descriptive-analytical and comparative method to conduct a comparative study of the views of Sheikh Ṭūsī, one of the early scholars, in *Tafsīr al-Tibyān fī Tafsīr al-Qur'an* and *Kitāb al-Iddah fī Uṣūl al-Fiqh*, and Ayatollah Khū'ī, one of the later jurists, in *Kitāb al-Bayān fī Tafsīr al-Qur'an*. The findings of this study show that Sheikh Ṭūsī and Ayatollah Khū'ī differ in their views on the types of abrogation and its instances in

* Received: 2024 May 15, Accepted: 2024 Sep 22

DOI: 10.22081/jqr.2024.69087.4013



1. Assistant Professor of the Department of Islamic Studies, Shahrood University of Technology, Iran.
ali15as51@shahroodut.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Shahrood University of Technology, Iran..
naser3742@shahroodut.ac.ir

3. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Shahrood University of Technology, Iran.
a.nasiri@shahroodut.ac.ir

the verses of the Holy Qur'an, and that Ayatollah Khū'ī, unlike Sheikh Ṭūsī, believes in the abrogation of only one verse of the Holy Qur'an.

Keywords:.

Keywords: abrogation in the Qur'an, the abrogating and the abrogated, Sheikh Ṭūsī, Ayatollah Khū'ī, *Tafsīr-i Tibyān*, *Tafsīr-i Bayān*.



بررسی تطبیقی نسخ در قرآن کریم از دیدگاه شیخ طوسی و آیت‌الله خویی*

علی اصغر آخوندی^۱

ناصر انطیقه‌چی^۲

علی اصغر نصیری^۳

چکیده:

یکی از موضوعات مهم و چالش‌برانگیز در طول تاریخ تفسیر و علوم قرآن، موضوع نسخ است. عالمان متقدم، بسیاری از آیات قرآن که جنبه تخصیص و تقييد داشته است را در محدوده نسخ در نظر گرفته‌اند. متأخرين با تعريفی نو، رویکردی ویژه نسبت به این موضوع داشته‌اند. اگرچه همچنان بحث ناسخ و منسوخ از جمله موضوعات اساسی علوم قرآنی به‌شمار می‌آید، در زمینه تبیین و بررسی وجوه تفاوت و تشابه دیدگاه علمای متقدم و متأخر در موضوع نسخ در قرآن کریم، پژوهش‌های زیادی انجام نشده است. از این‌رو پژوهش پیش‌رو درصدد است با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و مقایسه‌ای به بررسی تطبیقی دیدگاه‌های شیخ طوسی از عالمان متقدم در تفسیر التبیان فی تفسیر القرآن و کتاب العدة فی اصول الفقه و آیت‌الله خویی از فقهای متأخر در کتاب البیان فی تفسیر القرآن بپردازد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد شیخ طوسی و آیت‌الله خویی در انواع نسخ و موارد آن در آیات قرآن کریم اختلاف نظر دارند و آیت‌الله خویی برخلاف شیخ طوسی، تنها به نسخ یک آیه از قرآن کریم معتقد است.

کلیدواژه‌ها: نسخ در قرآن، ناسخ و منسوخ، شیخ طوسی، آیت‌الله خویی، تفسیر تبیان، تفسیر بیان.



* تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۲۶، تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۰۷/۰۳.

10.22081/jqr.2024.69087.4013

شناسه دیجیتال (DOI):

ali15as51@shahroodut.ac.ir

naser3742@shahroodut.ac.ir

a.nasiri@shahroodut.ac.ir

۱. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه صنعتی شاهرود،

۲. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه صنعتی شاهرود،

۳. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه صنعتی شاهرود



مقدمه

نسخ از مباحث اساسی و دارای منزلت خاص در علوم قرآن، تفسیر و اصول فقه است که از دیرباز موردتوجه دانشمندان اسلامی، به‌ویژه مفسران و فقیهان بوده است و اگرچه طی قرون و اعصار، مباحث فراوانی درباره آن شکل گرفته است، مبحثی اختلافی به‌شمار می‌رود. گروهی قلمرو و دامنه نسخ را بسیار گسترده‌اند؛ مانند «ابوبکر نحاس» در کتاب الناسخ و المنسوخ که تعداد آیات منسوخ را به ۱۳۸ آیه رسانیده است. برخی نیز چون آیت‌الله خویی عرصه را تنگ گرفته و تنها به نسخ يك آیه از قرآن معتقد است. افرادی نیز همانند ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی معتزلی، نسخ را کاستی شمرده و آن را زینده قرآن ندانسته‌اند؛ زیرا کاستی به معنای باطل بوده و روشن است که باطل، هرگز عارض قرآن نمی‌شود (خویی ۱۴۳۰ق: ۲۷۵). برای روشن شدن ابعاد موضوعی با این گستردگی و دامنه و اختلاف نظر باید به بررسی دیدگاه عالمان و اندیشمندان متعدد پرداخت. یکی از کارهای مهم، تطبیق و مقایسه دیدگاه‌های عالمان متقدم و متأخر است تا تفاوت نگرش در گذر زمان نیز تا حد زیادی روشن گردد.

از این‌رو در این مقاله به بررسی تطبیقی آرای دو عالم و فقیه بزرگ شیعه طوسی و آیت‌الله خویی در موضوع نسخ می‌پردازیم. شیخ طوسی در قرن پنج هجری می‌زیست و نخستین تفسیر جامع عقل‌گرای شیعه را نوشته است. وی بحث ناسخ و منسوخ را افزون بر کتاب التبیان فی تفسیر القرآن در کتاب اصولی خود العدة فی أصول الفقه هم مطرح کرده است. آیت‌الله العظمی خویی در قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم هجری با همان نگرش و سبکی که به مباحث اصولی و فقهی می‌نگریست، مباحث علوم قرآنی و تفسیری را نیز می‌کاوید و به نقد و حلاجی دیدگاه‌ها و روایات تفسیری دست می‌زد. وی در کتاب البیان فی تفسیر القرآن دیدگاه‌های انتقادی خود را در مباحث مقدماتی تفسیر مانند نزول قرآن، قرائات، اعجاز، تحریف‌ناپذیری مطرح کرده است. از جمله مباحثی که موردتوجه جدی ایشان قرار داشت، بحث نسخ است.

در این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و به‌صورت تطبیقی به تبیین دیدگاه شیخ طوسی به‌عنوان یکی از عالمان متقدم و آیت‌الله خویی به‌عنوان یکی از عالمان متأخر در مورد نسخ در قرآن کریم می‌پردازیم و می‌کوشیم به پرسش‌های ذیل پاسخ دهیم:

۱. بحث نسخ نزد شیخ طوسی و آیت‌الله خویی چه جایگاهی دارد و رویکرد آنان نسبت به این موضوع چیست؟

۲. آیا میان شیخ طوسی و آیت الله خوئی تفاوت دیدگاه وجود دارد؟

۳. در چه آیاتی نسخ را پذیرفته و در کدام آیات آن را رد کرده‌اند؟ ۴. نقد و ارزیابی این پژوهش در این بررسی تطبیقی چیست؟

پیشینه بحث

امروزه در بیشتر مباحث علوم قرآنی بررسی‌های تطبیقی میان دیدگاه‌های عالمان صورت گرفته است. از جمله در موضوع نسخ نیز به این مقالات اشاره کرد: «بررسی تطبیقی دیدگاه‌های علامه طباطبائی و آیت الله معرفت درباره ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن» از جمال فرزندوحی و صاحبة السادات حواسی، «بازیابی مفهوم و قلمرو نسخ در تفاسیر تبیان و مفاتیح الغیب» اثر محسن قاسم‌پور، محمدعلی مهدوی‌راد و فاطمه حاجی اکبری؛ «بررسی تطبیقی مبانی تفسیری شیخ طوسی و فخر رازی و تأثیر آن در موضوع نسخ» تألیف محسن قاسم‌پور و فاطمه حاجی اکبری. در دو مقاله اخیر اگرچه یک طرف مقایسه شیخ طوسی است؛ اما در یکی از آنها به مبانی تفسیری شیخ طوسی و فخر رازی و تأثیر آن در موضوع نسخ و در دیگری بیشتر به بررسی تطبیقی مفهوم و قلمرو نسخ در تبیان و مفاتیح الغیب توجه شده است که با موضوع این مقاله تفاوت اساسی دارد.

با توجه به جستجوی صورت گرفته تحقیقی در بررسی مقایسه‌ای دیدگاه‌های شیخ طوسی و آیت الله خوئی در موضوع نسخ یافت نشد.

۱. مفهوم‌شناسی

از آنجا که شیخ طوسی و آیت الله خوئی هر دو نسخ را در لغت و اصطلاح معنا کرده‌اند، در ادامه دیدگاه ایشان را بررسی می‌کنیم:

۱-۱. نسخ در لغت

شیخ طوسی در التبیان واژه «نسخ» را با واژه‌های «بدل» و «خلف» مانند هم دانسته و می‌نویسد: «کل شیء خلف شیئاً فقد انتسخه، و نسخت الشمس الظلّ، و انتسخ الشیء الشبّاب»؛ آنگاه چنین نتیجه‌گیری می‌گیرد: «اصل الباب: الابدال من الشیء غیره»؛ تبدیل شدن چیزی به چیز دیگر (طوسی ۱۴۰۹ق: ۳۹۲/۱-۳۹۳). همچنین در کتاب العدة فی أصول الفقه دو معنا را برای نسخ بیان می‌کند: ۱- ازاله؛ چنان که گفته می‌شود: «نسخت الشمس الظلّ» (آفتاب سایه را از بین برد) و «نسخت الريح آثارهم» (باد آثارشان را از بین برد). ۲- نقل؛ چنان که گفته می‌شود: «نسخت الكتاب» (از روی کتاب نسخه‌برداری





کردم). از دیدگاه شیخ طوسی نسخ در هر دو معنی، حقیقت است (طوسی ۱۳۷۶: ۴۸۵/۲).

آیت الله خویی نیز «نسخ»، «استنساخ» و «انتساخ» را به معنای نوشتن چیزی از روی نوشته دیگر دانسته است. البته وی بیان می‌کند که نسخ در لغت به معنای «نقل» و «تغییر» دادن نیز آمده است، چنان که می‌گویند: «تناسخ المواريث و الدهور» یعنی میراث‌ها و زمان‌ها متغیر شده است. همچنین به معنای «ازاله» و از بین بردن هم به کار رفته است، چنان که می‌گویند: «نسخت الشمس الظل» یعنی آفتاب، سایه را از بین برد. البته در پایان این قسمت اشاره می‌کند که «نسخ» در میان صحابه رسول خدا ﷺ و مسلمانان دوران بعد بیشتر در همین معنی به کار می‌رفته است و به مخصص و مقید و هر آن چه استثنا و تبصره‌ای بر کلیات و عموماً باشد، ناسخ می‌گفتند؛ زیرا اینها در واقع حکم را تغییر داده و از بین می‌برند (خویی ۱۴۳۰ق: ۲۷۵).

آنچه که در معنای لغوی نسخ باید مورد توجه قرار گیرد این است که در انتقال و جابجایی یا ازاله و ابطال چیزی، وجود جانشین لازم است و اگر کتابی از روی کتاب دیگر استنساخ می‌شود، کتاب دوم جانشین کتاب اول می‌شود. اگر آفتاب، سایه را زایل می‌کند، روشنی آفتاب جانشین تاریکی سایه می‌شود، یا اگر پیری جای جوانی را می‌گیرد. این جانشینی در معنای نسخ تأثیر فراوان دارد (ر.ک: ابن فارس ۱۳۹۹: ۴۲۴/۵).

۱-۲. نسخ در اصطلاح

۱-۲-۱. دیدگاه شیخ طوسی

شیخ طوسی در العدة استعمال لفظ نسخ را در شریعت با وجود شباهتی که با معنای لغوی دارد، بر خلاف وضع لغوی آن می‌داند و از قول ابوهاشم نقل می‌کند: «هرگاه نص دلالت کند بر اینکه مثل حکمی که با نص قبلی ثابت بود، از بین رفته است؛ به صورتی که اگر نص دوم نبود، حکم اول ثابت بود. نص اول از بین برنده آن حکم است؛ زیرا اگر آن نبود، حکم ثابت باقی می‌ماند» (طوسی ۱۳۷۶: ۴۸۶/۲). وی در تبیان نیز در تعریف نسخ می‌نویسد: «نسخ در حقیقت هر دلیل شرعی است که دلالت می‌کند بر اینکه مثل حکمی که با نص اول ثابت بود، بعد از آن ثابت نیست، به نحوی که اگر دلیل دوم نبود، حکم بر اساس نص اول همچنان ثابت بود، البته با این شرط که میان این دو حکم فاصله باشد» (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۱/۲ و ۳۹۳).



وجود «دلیل شرعی» در تعریف بدان خاطر است که هرگاه دلیل عقلی بر زوال مثل حکمی که با نص اول ثابت شده است، دلالت کند، نسخ نامیده نمی‌شود. به همین منظور هرگاه مکلف به عبادات، دچار عجز یا زوال عقل شود، به حکم عقل، عبادات از او ساقط می‌گردد، ولی این دلیل نیز ناسخ گفته نمی‌شود. علت بیان «مثل حکم» و نه خود حکم آن است که جایز نیست نفس آنچه به آن امر شده است، نسخ شود؛ زیرا به بداء می‌انجامد. همچنین این که حکم با نص شرعی ثابت باشد، از این جهت است که آنچه با عقل ثابت شده است، اگر به وسیله شرع زوال یابد، نمی‌توان گفت که حکم عقل نسخ شده است. به همین دلیل اگر حکم شرع نبود، اعمال نماز و طواف از نظر عقل قبیح می‌نمود و اکنون که شرع به آنها حکم کرده است، نمی‌توان گفت که شرع، حکم عقل را منسوخ گردانیده است. دلیل اعتبار «با تراخی» نیز آن است که ادله مقارن با هم، ناسخ یکدیگر نیستند و چه بسا لفظ، عام باشد، ادله، مخصص باشند و یا لفظ، خاص باشد، ادله، مقید باشند.

۲-۱. دیدگاه آیت الله خویی

آیت الله خویی نسخ در اصطلاح خاص علما و دانشمندان دینی را چنین تعریف کرده است: «برداشته شدن حکمی از احکام ثابت دینی در اثر سپری شدن وقت و مدت آن، یعنی تغییر یافتن حکم چیزی یا سپری شدن وقت و دوران آن حکم». وی کلمه «ثابت» را به این دلیل اضافه می‌کند که اگر حکم، ثابت نباشد و با تغییر موضوع، تغییر یابد، نسخ نامیده نمی‌شود. همچون برداشته شدن وجوب روزه ماه رمضان با سپری شدن ماه رمضان را نسخ نمی‌نامند؛ زیرا وجوب روزه، همیشگی نیست و موضوع آن ماه رمضان است که با تمام شدن آن، وجوب روزه هم تغییر می‌یابد. همچنین تمام شدن وجوب نماز با تمام شدن وقتش یا از بین رفتن مالکیت کسی با مرگ وی، هیچ‌یک نسخ نامیده نمی‌شوند؛ زیرا در همه این موارد موضوع حکم از میان رفته است نه خود حکم و برداشته شدن حکم با تغییر موضوع، نسخ نامیده نمی‌شود و از نظر امکان و وقوع در میان علما و دانشمندان محل اختلاف و گفت‌وگو نیست.

همچنین ایشان تعریف خود را این‌گونه توضیح می‌دهد که هر حکمی که از طرف شریعت و قانون اسلام، جعل می‌شود، از نظر ثبوت و واقعیت دارای دو صورت است: ۱. ثبوت حکم در واقع؛ ۲. ثبوت حکم در ظاهر. منظور از مرحله ثبوت حکم در واقع، همان مرحله تشریع و قانون‌گذاری است که حکم و قانون به صورت کلی و بدون در نظر گرفتن بود و نبود موضوع حکم تشریع و اعلان می‌شود، مانند این که شارع می‌گوید: شراب خوردن،

حرام است. معنای آن از نظر قانون اسلام این است که به طور کلی و عمومی هر گاه و در هر مورد، شراب موجود باشد، حکمش حرمت است؛ خواه فعلاً نیز موجود باشد یا نه. برداشته شدن چنین حکمی جز از راه نسخ امکان پذیر نیست؛ زیرا در این قانون گذاری، موضوع ظاهری و عینی در نظر گرفته نشده است تا با تغییر آن موضوع تغییر یابد.

منظور از مرحله ثبوت حکم در ظاهر نیز همان مرحله تحقق و پیدایش حکم در خارج است. حکم در صورتی به این مرحله می رسد و فعلیت می یابد که موضوع آن در خارج تحقق و فعلیت داشته باشد؛ مانند تحقق وجود شراب در ظاهر که حکم و حرمتی که در شریعت اسلام برای شراب معین شده بود، با پیدا شدن آن جنبه فعلیت و تحقق پیدا می کند. این حکم و حرمت تا استمرار وجود موضوعش در خارج، استمرار می یابد، ولی با از بین رفتن موضوعش از بین می رود؛ حتی اگر همان شراب، شراب بودن خود را از دست داد و به صورت سرکه درآمد، قهراً همان حکم حرمت که در حال شراب بودن بر آن ثابت بود، برداشته می شود، ولی باید توجه داشت که از بین رفتن چنین حکمی به مسئله نسخ مربوط نیست (خویی ۱۴۳۰ق: ۲۷۶-۲۷۷).

نقد و ارزیابی: در تحلیل دو تعریف پیشین باید گفت شیخ طوسی با بیان اصطلاحات «دلیل شرعی»، «مثل حکم»، «حکم ثابت» و «تراخی»، تعریف خود را فنی تر بیان نموده است. البته مرحوم خویی نیز به حکم ثابت دینی توجه نموده و توضیح داده است که مدت و زمان حکم منسوخ سپری شده است. شیخ طوسی به «مثل حکم» اشاره می کند که آیت الله خویی به آن اشاره نکرده و خود حکم را بیان کرده است. از دیدگاه شیخ در نسخ، خود حکم از بین نمی رود، بلکه مثل حکم از بین می رود. به اعتقاد ایشان در صورتی که خود حکم از بین برود، بداء صورت می گیرد و نه نسخ.

۲. امکان نسخ در احکام الهی

آیا نسخ با معنای اصطلاحی می تواند به احکام الهی راه یابد؟ یعنی یک حکم می تواند يك حکم دیگر را نسخ کند و از بین ببرد؟

۲-۱. دیدگاه شیخ طوسی

شیخ طوسی اگرچه به طور مستقیم در این زمینه بحث نکرده است، اما می توان از مطالبش امکان نسخ در احکام الهی را برداشت کرد؛ مثلاً در توضیح نسخ حکم بدون تلاوت بیان

می‌کند که این نوع نسخ، سخن کسی را که معتقد به عدم جواز نسخ در قرآن است، باطل می‌کند؛ زیرا این نوع در قرآن موجود است (طوسی ۱۴۰۹ق: ۱/۱۳ و ۳۹۲).

۲-۲. دیدگاه آیت‌الله خویی

آیت‌الله خویی به این سوال پاسخ می‌دهد که اگرچه در وقوع نسخ و وجود آیه منسوخ در قرآن میان علما اختلاف وجود دارد، ولی بنا به عقیده تمام عقلا و دانشمندان اسلامی نسخ در احکام، محال نیست، بلکه ممکن است حکمی از احکام الهی که در مرحله تشریع و قانون‌گذاری تعیین شده بود، برداشته شود و حکم دیگری جایگزین آن گردد.

وی به اشکال و شبهه یهودیان و مسیحیان که با نظریه نسخ مخالف هستند و نسخ در احکام خدا را امکان‌پذیر نمی‌دانند، پاسخ می‌دهد و دلیلی را که بدان تکیه و استناد می‌کنند، سست و بی‌اساس می‌داند. مخالفین نسخ معتقدند که نسخ در احکام خدا مستلزم یکی از دو امر محال است؛ تغییر حکم اولی توسط شارع یا به جهت رعایت نکردن حکمت و مصلحت در مقام تشریع است یا این که شارع، سرنوشت و عاقبت کار را نمی‌دانسته است و در نتیجه، قانون در مقام اجرا با مشکل روبه‌رو شده است و به ناچار آن را نسخ کرده و تغییر داده است. هر دو احتمال درباره شارع واقعی که خداست، محال و غیرقابل قبول است.

ایشان در پاسخ به این شبهه بیان می‌کند که گاهی هدف از تشریع یک حکم، اجرا شدن آن نیست؛ بلکه منظور دیگری مانند آزمایش و امتحان افراد و یا اتمام حجت و مانند آن در کار است و نسخ در این گونه موارد کوچک‌ترین اشکال و محذوری ندارد؛ زیرا هر يك از این دو حکم و حالت یعنی تکلیف و برداشتن تکلیف، در جای خود حکمت و مصلحت داشته‌اند و چنین نسخی، مستلزم عمل بر خلاف حکمت یا ناشی از بدا و عدم اطلاع از حکمت نیست تا درباره خداوند، محال باشد. گاهی نیز ممکن است حکمی که روی يك مصلحت واقعی تشریع شده بود، پس از مدتی نسخ شود، ولی نه به این معنی که آن حکم برای همیشه تشریع شده بود و سپس بر اثر کشف مصلحت واقعی یا برخورد با اشکال در مقام اجرا، به ناچار از سوی شارع تبصره خورده و یا تغییر یافته است؛ بلکه بدین معنی که مدت آن حکم در علم خدا از روز اول کوتاه و موقت بوده است و پس از اتمام مدت، رفع و یا تغییر آن اعلان شده است. نسخ بدین معنی نیز مانند معنی اول هیچ اشکال و محذوری ندارد و با علم خدا و یا مصلحت و حکمت وی منافات ندارد (خویی ۱۴۳۰ق: ۲۷۷-۲۸۳).





۳. اقسام متصوره نسخ در قرآن

نسخ در قرآن بر سه قسم ممکن است:

۳-۱. نسخ حکم بدون لفظ

مشهورترین و بحث‌انگیزترین نسخ در قرآن، نسخ حکم، بدون نسخ لفظ است؛ به این معنی که مفهوم و مفاد تشریعی آیه‌ای مضبوط و ثابت در قرآن، منسوخ گردیده است و عمل به آن جایز نیست، ولی خود آیه در ضمن آیات دیگر تلاوت می‌شود. شیخ طوسی برای این نوع، آیه ۲۴۰ سورة بقره را مثال می‌زند درباره عده زنی که شوهرش فوت کرده است و باید یک سال عده نگه دارد؛ در واقع، حکم این منسوخ شده است، ولی تلاوت آن باقی است. همچنین آیه نجوی (مجادله: ۱۲) و آیه وجوب ثبات و پایداری یک نفر در مقابل ده نفر (انفال: ۶۵) و آیه حبس زنی که فحشایی مرتکب شده است (نساء: ۱۵) مثال‌های دیگری از این گونه آیات هستند که حکم آنها نسخ شده است، ولی تلاوت آنها همچنان ادامه دارد (۱۴۰۹ق: ۱/۱۳ و ۳۹۲). آیت‌الله خوئی نیز مانند بسیاری از دانشمندان و مفسرین این نوع نسخ را می‌پذیرد (خوئی ۱۴۳۰ق: ۲۸۴) اگرچه تعداد آیاتی را که در این نوع قرار می‌گیرند، بسیار محدود می‌داند.

۳-۲. نسخ لفظ بدون حکم

منظور آن است که آیاتی در قرآن وجود داشته است که بعدها تلاوت آنها نسخ شده است و دیگر خوانده نمی‌شوند، ولی حکم آنها در میان مسلمانان جاری است و به آن عمل می‌کنند. تنها مثال برای این نوع، جمله مشهور به آیه رجم است: «و الشیخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما ألأبته، فإنهما قضیا الشهوة جزاء بما کسبا نکالا من الله عزیز حکیم» که گفته شده پس از نزول، لفظ و قرائت آن رفع گردیده، ولی حکم آن باقی است.

از گفتار شیخ در تفسیر آیه ۱۰۶ سورة بقره (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۳۹۴/۱) و جمله «و أما نسخ التلاوة مع بقاء الحكم، فلا شبهة فيه لما قلناه من جواز تعلق المصلحة بالحکم دون التلاوة» در کتاب «العدة» (طوسی، ۱۳۷۶: ۵۱۵/۲) برمی‌آید که وی این نوع نسخ را پذیرفته است و آن را صحیح می‌داند. درباره آیه به اصطلاح رجم نیز معتقد است که در وجوب رجم بر محصنه خلافی نیست و آیه‌ای که دربردارنده این حکم بوده است، بدون اختلاف منسوخ گردیده است (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۱/۱۳ و ۳۹۳).



آیت الله خویی آشکارا این نوع نسخ را رد می‌کند، به این دلیل که اولاً با تحریف ناپذیری قرآن منافات دارد؛ درحالی که ایشان اعتقاد دارد عقیده به نسخ تلاوت، همان عقیده به تحریف است؛ دوماً پایه درست و صحیحی ندارد و مدارك و دلیل آن چند روایت است که به صورت خبر واحد نقل گردیده است. اما در مورد چنین موضوعات مهمی، خبر واحد نمی‌تواند اثری داشته باشد؛ زیرا تمام مسلمانان در این موضوع اجماع و اتفاق نظر دارند که همان‌طور که خود قرآن با خبر واحد ثابت نمی‌شود، نسخ قرآن را نیز نمی‌توان با خبر واحد ثابت نمود. بنابراین، چگونه می‌توان قرآنی بودن آیه «رجم» را با خبر واحد ثابت نمود و مدعی شد از جمله آیات قرآن بوده است که تلاوتش منسوخ گردیده است و حکمش باقی مانده است. این آیه را تنها عمر آورده بود و مسلمانان آن را نپذیرفتند و وارد قرآن نکردند و بعدها گفتند آیه‌ای بوده است که تلاوتش منسوخ شده و حکمش باقی مانده است (خویی ۱۴۳۰ق: ۲۸۳-۲۸۴).

نقد و ارزیابی: بیان این مطالب توسط شیخ بسیار عجیب است و جای تأمل دارد؛ زیرا این نوع نسخ از نظر شیعه مردود است و اعتقاد به آن مساوی با اعتقاد به تحریف قرآن است. قریب به اتفاق علمای شیعه معتقدند جز نسخ حکم بدون تلاوت در قرآن، واقع نشده است. از طرفی مدرک و دلیل این نوع نیز تنها روایات آحاد است که نمی‌تواند در نسخ قرآن اثری داشته باشد.

۳-۳. نسخ لفظ و حکم با یکدیگر

منظور آن است آیه‌ای که دربردارنده حکم تشریعی بوده است و مسلمانان آن را قرائت کرده و به حکم آن عمل می‌کردند، نسخ شده و حکم آن باطل گردیده است و تلاوت آن نیز به‌طور کلی فراموش شده است. مثال آن نقلی از عایشه است که خداوند ابتدا با نزول «ان عشر رضعات یحرمن» ده بار شیر دادن را موجب حرمت قرار داد، سپس آن را با پانزده بار شیر دادن نسخ کرد. یعنی هم متن و هم حکم، هر دو نسخ شدند. همچنین آنچه از ابوبکر روایت شده است که قرائت می‌کرد «لاترغبوا عن آبائکم فانه کفر» (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۱۹/۱).

آیت الله خویی با همان دلایلی که نوع قبلی نسخ را نقد و رد کرد، این نوع نسخ را نیز با قاطعیت رد می‌کند (خویی، ۱۴۳۰ق: ۲۸۴).



نقد و ارزیابی: سخن شیخ در این مورد هم عجیب است، آنجا که در تبیان می‌گوید این نوع نسخ، جایز است، اگر چه به وقوع آن قطع و یقین حاصل نشده است (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۱۹/۱ و ۳۹۳). در کتاب العدة نیز جواز آن را به دلیل تغییر مصلحتی که به وجود آمده، بدون شبهه دانسته است (طوسی، ۱۳۷۶: ۵۱۵/۲). همچنین ذیل آیه ۱۰۶ سورة بقره نیز بیان می‌کند که اخبار گوناگونی رسیده مبنی بر اینکه آیاتی در قرآن وجود داشته است که تلاوت آنها نسخ شده است؛ مانند آنچه از ابوموسی روایت شده است که آنان «لو أن لابن آدم واديين من مال لابتغى إليهما ثالث، لایملاً جوف ابن آدم إلا التراب و يتوب الله على من تاب» را قرائت می‌کردند، سپس رفع گردید. یا از قتاده روایت شده است که انس بن مالک برای ما روایت کرد که درباره هفتاد نفر از انصار که در نبرد بئر معونه شهید شدند، قرائت می‌کردیم «بلغوا عنا قومنا إنا لقینا ربنا، فرضی عنا و أرضانا»، سپس آن نیز رفع گردید. مورد شیخ و شیخه هم که مشهور است. باز از این موارد چیزی است که از ابوبکر نقل شده که گفت: ما «لاترغبوا عن آبائکم فإنه کفر» را قرائت می‌کردیم. یا آنچه حکایت شده است که سورة احزاب در اندازه و طول، معادل سورة بقره بوده است و مواردی دیگر جز اینها که میان راویان، مشهور است (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۳۹۴/۱).

با توجه به بیانات شیخ در اقسام نسخ و عدم نقد و رد بر مطالب بالا می‌توان نتیجه گرفت که ایشان این دو نوع نسخ را پذیرفته است. این مسئله با توجه به اینکه علمای شیعه اخبار نسخ تلاوت بدون حکم و تلاوت و حکم با یکدیگر را اخبار آحاد می‌دانند و شیخ نیز در مورد قرآن به هیچ وجه خبر واحد را نمی‌پذیرد، بسیار عجیب است. او در مقدمه تبیان آشکارا خبر واحد را در مورد قرآن رد می‌کند و می‌نویسد: «أما طريقة الأحاد من الروایات الشاردة، والألفاظ النادرة فإنه لا یقطع بذلك و لا یجعل شاهداً على کتاب الله...» (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۷/۱). همچنین در العدة نیز می‌گوید به اجماع علما، نسخ قرآن به خبر واحد جایز نیست، ولی در مورد این دو نوع نسخ هیچ گونه نقد و ردی نداشته و آن را پذیرفته است.

۴. شرایط ناسخ، منسوخ و نسخ

شیخ طوسی شرایطی را برای ناسخ، منسوخ و نسخ بیان می‌کند که عبارتند از:

الف. شرایط ناسخ

۱. مراد از حکم ناسخ غیر از حکم منسوخ باشد.
۲. ناسخ باید از منسوخ منفصل باشد.

۳. ناسخ باید امر قطعی و علمی باشد نه ظنی. بنابراین خبر واحد که مظنون است، نمی‌تواند قرآن را نسخ نماید.

۴. ناسخ باید متأخر از منسوخ باشد.

ب. شرایط منسوخ

۱. حکم منسوخ نباید موقتی باشد.

۲. منسوخ نباید قیاس و آنچه از ادله دیگر استنباط باشد که جای آن قرار می‌گیرد.

۳. حکم منسوخ باید مورد علم و قطع و از احکام شرعی باشد، نه از افعال عرفی.

۴. برای حکم منسوخ، بدل و جانشین در احکام شرع نباشد؛ مانند کفاره روزه.

ج. شرایط نسخ

۱. شرط حتمی نسخ این است که در احکام شرعی جاری می‌شود؛ یعنی هم ناسخ و

هم منسوخ باید شرعی باشند و اگر يك طرف عقلی باشند، نسخ واقع نشده است.

۲. شرط نسخ این نیست که به جای منسوخ، حکم اخف یا اشد نازل شود، بلکه تابع مصلحت حق است.

۳. نسخ باید در احکام تکلیفی باشد نه در افعال تکوینی (افعالی که حسن و قبح ذاتی دارند) (طوسی، ۱۳۷۶: ۴۸۸/۲-۴۹۳).

شیخ در توضیح اولین شرط منسوخ که عدم موقتی بودن حکم است، به حکم روزه در آیه «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ» (بقره: ۱۸۷) مثال می‌زند که حکم افطار در شب، ناسخ روزه نیست، اما می‌توان دایره آن را گسترده‌تر در نظر گرفت و مثلاً به آیه ۱۵ سوره نسا نیز اشاره کرد که با عبارت «أَوْ يُجْعَلِ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» حبس ابد در خانه، نه تنها ظهوری در دائمی بودن حکم ندارد، بلکه ظاهر در این است که به زودی حکمش به حکمی دیگر تبدیل می‌شود. جالب این که نظر شیخ در جایی دیگر این است که اگر در آیه‌ای به موقتی بودن حکم اشاره شده باشد، تا زمانی حکم دوم نیاید، همان حکم نص اول، ثابت است. اینجا برطرف شدن حکم اول توسط حکم دوم، نسخ نامیده می‌شود (طوسی، ۱۳۷۶: ۴۸۸/۲).

آیت الله خویی مانند شیخ به شرایط نسخ، ناسخ و منسوخ پرداخته است، اما درباره اینکه آیا تمام شدن یک حکم موقتی را می‌توان نسخ نامید، عقیده‌ای کاملاً متفاوت دارد. وی واضح کردن وقت يك حکم را که از اول موقت و غیر ثابت بودن آن مسلم است، با مسئله





نسخ در ارتباط نمی‌داند؛ زیرا نسخ را برداشتن حکم ثابتی تعریف می‌کند که به مقتضای اطلاق کلام، در دوام و همیشگی ظهور دارد و به زمان مخصوصی منحصر نگردیده است (خویی، ۱۴۳۰ق: ۲۸۷).

نقد و ارزیابی: به نظر می‌رسد بر اساس تعریفی که هر دو فقیه از نسخ ارائه کرده‌اند، شرط شیخ برای حکم منسوخ، درست است و سخن آیت‌الله خویی نیز در همان راستاست، اما شیخ در تطبیق مصداق نسخ بر آیه ۱۵ سوره نساء که آشکارا به موقتی بودن حکم اشاره دارد، اشتباه کرده است.

۵. نسخ قرآن به سنت و سنت به قرآن

در این زمینه میان فقها و حتی علمای شیعه اختلاف وجود دارد، اما شیخ طوسی معتقد است نسخ قرآن با سنت قطعی و متواتر جایز است، اما بدون تردید، قرآن با خبر واحد نسخ نمی‌شود. دلیل این که شیخ، نسخ قرآن با سنت قطعی را جایز می‌داند آن است که وقتی عمل به سنت مقطوع، واجب است و علم و عمل به آن با کتاب برابری دارد، در این صورت جواز نسخ کتاب به خبر مقطوع نیز صحیح است. همان طور که به خبر مقطوع می‌توان مجمل و عموم قرآن را بیان و تخصیص نمود، نسخ آن هم جایز است، اما نسخ قرآن به خبر واحد به دلیل اجماعی و عقلی جایز نیست (طوسی، ۱۳۷۶: ۲: ۵۴۳-۵۴۴؛ همو، ۱۴۰۹ق: ۳۹۸/۱).

آیت‌الله خویی نیز در این زمینه مانند شیخ طوسی می‌اندیشد. وی یکی از صورت‌های متصور نسخ حکمی را که به وسیله قرآن ثابت شده است، سنت قطعی و متواتر می‌داند و بیان می‌کند: «این نوع نسخ عقلاً و نقلاً اشکالی ندارد و اگر در موردی چنین نسخی ثابت شود، باید از آن پیروی کرد و اگر در موردی سنت متواتر و یا اجماعی محقق نیست، در این صورت نسخ، پذیرفتنی نخواهد بود؛ زیرا نسخ با خبر واحد ثابت نمی‌شود» (خویی، ۱۴۳۰ق: ۲۸۵).

۶. شناسایی ناسخ و منسوخ

از دیدگاه شیخ طوسی شناسایی ناسخ و منسوخ از دو راه ممکن است:

۱. ناسخ لفظاً خبر از نسخ منسوخ بدهد.
 ۲. از جهت معنی، اقتضای نسخ داشته باشد.
- درباره راه اول، ناسخ به چند وجه ممکن است لفظاً از منسوخ خبر دهد:

الف: خطاب بر این دلالت دارد که دومی، اولی را نسخ کرده است؛ مانند روایاتی که براساس آنها روزه رمضان، روزه عاشورا را نسخ کرده است، یا اینکه زکات، حقوق واجب در اموال را نسخ کرده است.

ب: واژه تخفیف وارد شده باشد؛ مانند قول خداوند تعالی: «الآن خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ...» (انفال: ۶۶) در نسخ پایداری يك نفر در مقابل ده نفر، به يك نفر در مقابل دو نفر و مانند قول خداوند تعالی: «أَسْفَقْتُمْ أَنْ تُتَدَمَّنَ يَدِيْ جُؤَاكِرَ صَدَقَاتٍ فَاذِلْهُمْ فَتَقَالُوا تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ» (مجادله: ۱۳) که با آن بر عدم وجوب صدقه هنگام دیدار با رسول خدا ۹ خبر می دهد.

ج: مانند آنچه از رسول گرامی اسلام ۹ روایت شده است که فرمودند: «كنت نهيتكم عن زيارة القبور ألا فزروها، وعن ادخار لحوم الأصاحي فادخروها».

همه این دلایل اقتضای زوال حکم ثابت با نص متقدم مانند آن را دارند، به وجهی که اگر آن نبود، اولی ثابت بود (طوسی، ۱۳۷۶: ۵۵۴/۲-۵۵۵).

آیت الله خویی راهکار اول را می پذیرد و می نویسد: «حکمی که به وسیله قرآن ثابت شده است، به وسیله آیه دیگری که ناظر بر آیه منسوخ بوده است و حکم آن را بیان می کند، نسخ گردد. این نوع نسخ اشکال و ایرادی ندارد و آیه «نجوی» را از این گونه نسخ می دانند» (خویی، ۱۴۳۰ق: ۲۸۵).

شیخ راه دوم شناسایی را از جهت معنی بیان می کند؛ مانند آن که چیزی واجب شود، سپس چیز دیگری که با آن تضاد دارد نیز واجب شود، طوری که جمع میان آن دو به هیچ وجهی ممکن نباشد، در اینجا معلوم می شود که دومی، ناسخ اولی است (طوسی، ۱۳۷۶: ۵۵۴/۲-۵۵۵).

مرحوم خویی درباره راهکار دوم، نظری متفاوت از شیخ طوسی دارد. این نوع نسخ بدین گونه است که حکمی که به وسیله آیه ای از قرآن ثابت شده باشد، با آیه دیگری نسخ شود؛ به نحوی که مفهوم آیه ناسخ نسبت به مفهوم آیه منسوخ هیچ گونه نظارت نداشته باشد و به ظاهر و آشکارا آن را بیان نکند. در این حالت تنها اختلاف و تضادی که در مفهوم این دو مشاهده می شود، ما را به وجود چنین نسخی هدایت کند و ناسخ بودن آیه متأخر و منسوخ بودن آیه متقدم را نشان دهد. آیت الله خویی معتقد است بر اساس تحقیق و بررسی و آیه ۸۲ سورة نساء که هر نوع تنافی و اختلاف را از قرآن نفی می کند، این گونه نسخ در قرآن وجود ندارد. ایشان دلیل این که برخی از عالمان تفسیر و غیرتفسیر تعداد آیات ناسخ و منسوخ را





زیاد پنداشته‌اند این می‌داند که آنان در معانی آیات تأمل دقیق نکرده‌اند و در نتیجه پنداشته‌اند میان بخشی از آیات قرآن، تعارض و اختلاف وجود دارد و براساس چنین پندار و اشتباهی، آیه متأخر را ناسخ بر آیه متقدم دانسته‌اند تا از این طریق منافات و تضاد خیالی میان آیات را حل کنند. همچنین ایشان این مسئله را در اثر عدم تدبر دقیق در معنای لغوی کلمه «نسخ» و یا ناشی از مسامحه و اشتباه در کاربرد آن دانسته‌اند (خویی، ۱۴۳۰ق: ۲۸۵-۲۸۶).

۷. بررسی نمونه‌هایی از آیات

اکنون به بررسی برخی از آیاتی که در تفسیر تبیان به عنوان آیه منسوخ در نظر گرفته شده‌اند، می‌پردازیم:

۷-۱. موارد اتفاق بر نسخ

آیه ۱۲ سوره مجادله: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤَاكِرِ صَدَقَةٍ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

خداوند تعالی حکم این آیه را با آیه بعدی یعنی «أَلَا شَفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤَاكِرِ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مجادله: ۳) نسخ کرد. نسخ در اینجا از نوعی است که مفهوم دو آیه ناظر بر یکدیگر است؛ از این رو هیچ‌کس در این مورد مناقشه نکرده است. براساس روایت، تنها کسی که به این آیه عمل نمود، حضرت علی ۷ بود (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۵۵۲/۹).

آیت الله خویی نیز به نسخ این آیه معتقد است و آن را عقیده بیشتر علما می‌داند (خویی، ۱۴۳۰ق: ۳۷۲). ایشان در ادامه ضمن اشاره به چندین روایت از روایات متعددی که درباره عمل به آیه نجوا توسط علی ۷ آمده است، فلسفه حکم آیه نجوا را تبیین می‌کند و آن را برای آزمایش و امتحان مؤمنین می‌داند و درباره نسخ این آیه می‌نویسد: «باید قبول نمود که حکم آیه اول با آیه دوم نسخ شده است، ولی باید توجه داشت که این نسخ همان قسم اول از اقسام نسخ است که آیه نسخ‌کننده بر این دلالت کند که مدت حکم آیه اول سپری شده است و وقوع این گونه نسخ در قرآن خالی از اشکال است» (خویی، ۱۴۳۰ق: ۳۷۳-۳۷۵).

«وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا»

شیخ طوسی معتقد است بنا بر گفته بیشتر مفسران، این آیه، منسوخ است؛ زیرا اول واجب بود اگر زنی زنا می کرد و چهار شاهد بر آن شهادت می دادند، در خانه برای همیشه حبس شود تا بمیرد. بعدها این حکم با رجم برای شوهردارها و تازیانه برای دختران نسخ شد. این نسخ از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نیز روایت شده است: هنگامی که آیه «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...» (نور: ۲۰) نازل شد، پیامبر فرمودند خداوند برای زنان راهی قرار داد؛ بکر با بکر، صد تازیانه و تبعید به مدت یک سال و ثیب با ثیب، ابتدا تازیانه و سپس رجم (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۱۴۲/۳-۱۴۳).

آیت الله خویی نسخ این آیه را قبول ندارد و برای آن دلایلی می آورد که عبارتند از:

اولاً واژه «فاحشه» در لغت به هر عملی که زشتی آن زیاد باشد، گفته می شود و این کار زشت و ناشایست ممکن است «مباحقه»، «لواط» یا «زنا» باشد. لفظ فاحشه، نه در لغت و نه در اصطلاح به «زنا» اختصاص ندارد.

ثانیاً نسخ آیه به دو موضوع وابسته است که اگر این دو ثابت شود، نسخ می تواند صحیح باشد:

۱. حبس زنان زناکار در خانه، به عنوان تعزیر و مجازات ارتکاب به زنا باشد نه برای پیشگیری از آن.

۲. منظور از راهی که در آخر آیه برای رهایی زنان توقیف شده پیش بینی گردیده است، همان تازیانه زدن و سنگسار نمودن باشد که بعداً تشریع شده است.

وی معتقد است هیچ یک از این دو را نمی توان ثابت کرد؛ زیرا ظاهر آیه این است که منظور از نگاه داشتن چنین زن هایی در خانه، جلوگیری آنها از ارتکاب گناه برای بار دوم و پیشگیری از تکرار و توسعه کار زشت است. همچنین راه نجات و رهایی که برای آنان پیش بینی شده، نمی تواند تازیانه و یا سنگسار باشد، اما تازیانه زدن و سنگسار نمودن حکم





جداگانه و مستقلی است برای تأدیب کسانی که مرتکب کارهای قبیح می‌شوند و به حکم اول که همان بازداشت و توقیف است، مربوط نیست باشد و نمی‌تواند آن را نسخ کند.

بنابراین، توقیف زن بدکاره در خانه مجازات نیست و منظور از راه‌رهایی که به وی وعده داده شده است نیز تازیانه و سنگسار نیست که با تشریع این مجازات، حکم توقیف که يك مجازات دیگر بود، نسخ شده باشد. خلاصه این که کسانی که در این آیه به وجود نسخ ملتزم گردیده‌اند، به جز تقلید صرف و یا پیروی نمودن از خبر واحدی که نه دارای اثر علمی است و نه اثر عملی، دلیلی ندارند (خویی، ۱۴۳۰ق: ۳۰۹-۳۱۰).

نقد و ارزیابی: به نظر می‌رسد دیدگاه آیت‌الله خویی متکلفانه است و نمی‌توان به این دلایل به راحتی آن را پذیرفت: ۱. همان‌گونه که شیخ طوسی و طبرسی (۱۳۷۲: ۳۴/۳) گفته‌اند احادیثی از معصومین در نسخ آیه رسیده است. ۲. همه مفسران در مورد آن اتفاق نظر دارند. ۳. به اجماع فقها در گذشته و حال، کیفر این مجرمین تازیانه و یا سنگسار شدن است و آنچه مرحوم خویی ادعا می‌کند، فتوای هیچ‌یک از فقها از جمله خود وی نیست و این خود، دلیل بر اجماع آنان نسبت به نسخ آیه است. ۴. لحن خود آیه به وضوح حکم می‌کند که منظور تشریع حکمی خاص در مورد زناکاران است. خامساً عبارت «أَوْجَعَلُ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» شاهد بر این است که حکم آیه موقت است (ر.ک: معرفت ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۶۹).

۲. آیه ۶۵ سوره انفال

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَارَضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ»

شیخ طوسی معتقد است حکم این آیه براساس سخن همه مفسران توسط آیه بعدی نسخ شده است؛ زیرا در ابتدا واجب بود يك نفر در مقابل ده نفر و ده نفر در مقابل صد نفر پایداری داشته باشند. هنگامی که معلوم شد این امر بر آنها سخت است و مصلحت نیز تغییر یافت، به پایداری يك نفر در مقابل دو نفر و صد نفر در مقابل دویست نفر تخفیف یافت (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۱۵۴/۵).

مرحوم خویی به نسخ این آیه اعتقاد ندارد؛ زیرا نسخ این آیه باید با دو شرط همراه باشد: یکی این که ثابت شود که این دو آیه با هم و يك‌جا نازل نشده‌اند و میان آن‌ها فاصله زمانی بوده است. دوم این که آیه دوم پس از فرارسیدن وقت عمل به آیه اول، نازل شده باشد؛ زیرا



اگر حکمی پیش از آن که مورد عمل قرار بگیرد، نسخ گردد، در این صورت تشریع حکم اول لغو خواهد بود. طرفداران نسخ نمی‌توانند این دو مطلب را ثابت کنند، مگر این که به خبر واحد تمسک جویند. به اتفاق و اجماع تمام علما و دانشمندان نمی‌توان با خبر واحد، نسخ آیه‌ای را ثابت نمود.

ایشان همچنین سیاق این دو آیه را بهترین گواه و دلیل می‌دانند که میان آن دو فاصله زمانی نبوده و هر دو آیه با هم و در یک زمان نازل گردیده‌اند. بنابراین، حکم هر دو آیه ثابت و پابرجاست و جمع آن به این است که حکم آیه دوم یعنی جنگ صد نفر مسلمانان با دویست نفر کافر که دو برابر است، در صورت احتمال پیروزی، واجب می‌خواهد بود، ولی حکم آیه اول یعنی مثلاً بیست نفر مسلمان در برابر دویست نفر کفار که ده برابر است، دستوری استحبابی می‌باشد نه یک حکم واجب. با این حال چگونه می‌توان گفت که یک حکم مستحبی با یک حکم واجب نسخ گردیده است (خویی، ۱۴۳۰ق: ۳۵۴).

نقد و ارزیابی: درباره نسخ این آیه دیدگاه مفسران و محققان متفاوت است و بیشتر آنان به نسخ آیه معتقدند. کسانی مانند آیت الله معرفت به نقد نظرگاه آیت الله خویی پرداخته‌اند (معرفت، ۱۳۷۱: ۳۶۴/۲) و قرآن پژوهانی نیز نقد ایشان را رد کرده‌اند (ملکی، ۱۳۷۶: ۲۴۲-۲۴۳).

۳. آیه ۱۰۹ سورة بقره

«وَدَكِّيرُ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَا يُرِيدُونَ كَيْدًا مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِمْ كَغَارَ حَسَدٍ مَنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

شیخ طوسی بر اساس نظرات مفسرانی همچون ابن عباس، قتاده، ربیع و سدی و نیز با استناد به روایتی از امام باقر (علیه السلام) که فرمودند: «پیغمبر به پیکار امر نشده بود و به او اجازه داده نمی‌شد تا اینکه جبرئیل با آیه «أُذِنَ لِلَّذِينَ بَقَا تَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلُمُوا» (حج: ۳۹) نازل شد»، معتقد است فرموده خداوند «فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» با آیه «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (توبه: ۵) و همچنین با آیه «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» (توبه: ۳۹) منسوخ شده است (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۴۰۷/۱).

آیت الله خویی آیه «فَاعْتُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» (بقره: ۱۰۹) را به واسطه آیه «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» (توبه: ۳۹) منسوخ نمی‌داند و می‌نویسد: «حکم هر دو آیه

به جای خود ثابت و پابرجاست و یکی مبین و مفسر دیگری است و مفهوم دو آیه این است که: با اهل کتاب باید مسالمت نمود و نباید با آنان جنگید (به مقتضای آیه اول) مگر در موارد خاصی از جمله در صورت خودداری نمودن آنها از دادن جزیه (به مقتضای آیه دوم). این امر چند دلیل دارد: ۱. در آیه اول حکمی موقت بیان شده است که با اتمام و قتش پایان پذیرفته است؛ درحالی که نسخ «به معنای برداشتن حکم ثابتی است که به مقتضای اطلاق کلام، ظهور در دوام داشته و به زمان خاصی منحصر نباشد». ۲. لازمه ناسخ بودن آیه دوم، التزام به شمول کلمه جهاد نسبت به اهل کتاب است؛ درحالی که جهاد با اهل کتاب جایز نمی باشد مگر در چند مورد: یکی آن که ابتدا اقدام به جنگ با مسلمانان اقدام کنند: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَفْقَهُوا زَكَاةً وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ كُفْرُهُمْ وَلَا يُعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: ۹۰). دوم این که آنان در میان مسلمانان فتنه و اختلاف بیندازند: «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره: ۹۱). سوم این که «از دادن جزیه مورد قرارداد با مسلمانان، خودداری کنند». ۳. استناد به لفظ «أمر» در «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ» به معنای دستور و فرمان نیز به چند دلیل نمی تواند مدعای نسخ را ثابت کند: اول این که «موقت و محدود بودن حکم، از اول در خود همین آیه مشخص بوده است، نه این که با آیه بعدی مشخص شده باشد». دوم اینکه منظور از «أمر» در این آیه «فرمان» و دستور نیست، بلکه به قرینه «اتیان» و انتهای آیه «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» با معنای تقدیر و سرنوشت حتمی تناسب دارد. بنابراین با در نظر گرفتن این معنی برای کلمه «أمر» اساس و پایه شبهه نسخ در این آیه به خودی خود متزلزل شده و از بین می رود (خویی، ۱۴۳۰ق: ۲۸۶-۲۸۸).

نقد و ارزیابی: به نظر می رسد دیدگاه آیت الله خویی به صواب نزدیک تر است؛ زیرا یکی از شرایط اولیه منسوخ که شیخ طوسی نیز آن را می پذیرد، این است که منسوخ موقتی نباشد، بلکه حکم آن دائمی باشد. وجود قید «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ» در آیه ۱۰۹ بقره از دائمی نبودن و موقتی بودن حکم این آیه از همان ابتدا حکایت می کند. بنابراین می توان گفت که در مورد این آیه، نسخی صورت نگرفته است.

۴. آیه ۲۵۶ سورة بقره: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...»

شیخ طوسی بر اساس نظرات مفسرانی همچون سدی و ابن زید معتقد شده است که این آیه به واسطه آیاتی که در آنها امر به جنگ شده است؛ مانند «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ

وَجَدْنَاهُمْ فِي قُبُورِهِمْ يَقُولُونَ: ﴿٤٦﴾ «فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ...» (محمد: ٤٦) منسوخ است (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۳۱۱/۲).

از دیدگاه آیت الله خویی آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...» از محکومات می باشد و منسوخ نشده است و عمومیتش تخصیص و تبصره نخورده است؛ زیرا «قائل شدن به نسخ یا تخصیص در این آیه منوط بر این است که «اکراه» به معنای «ناخوشایند» به کار برده شود. در این صورت چنین معنایی استفاده می شود که پذیرفتن دین باید از روی رضا و خوشایندی باشد، ولی آیه جهاد آن را نسخ نموده و می گوید: با آنان بجنگید تا دین را بپذیرند، اگرچه از راه رضا و رغبت نبوده و پذیرفتن دین برای آنان ناخوشایند باشد. این در حالی است که نمی توانیم اکراه را در اینجا به معنای ناخوشایند تفسیر کنیم تا مقدمات نسخ فراهم شود؛ زیرا: اولاً هیچ قرینه ای بر انتخاب معنای یادشده وجود ندارد. ثانیاً از آنجا که در فروع دین اسلام، در بعضی از موارد سختی، اکراه و ناخوشایندی وجود دارد، بنابراین، چگونه می توان ادعا کرد که در دین اسلام هیچ گونه امر ناخوشایند و اکراهی نیست و دستوری وجود ندارد که بر خلاف رضا و خوشنودی انسان باشد؟! ثالثاً اگر «اکراه» در این آیه به معنای ناخوشایندی تفسیر شود، با ذیل آیه که «تبیین و روشن شدن راه های هدایت و ضلالت است»، نمی سازد (خویی، ۱۴۳۰ق: ۳۰۶-۳۰۸).

نقد و ارزیابی: به نظر می رسد دیدگاه آیت الله خویی از استحکام بیشتری برخوردار است و نظریه عدم نسخ به صواب نزدیکتر باشد.

۷-۳. موارد اتفاق بر عدم نسخ

۱. آیه ۱۷۸ سوره بقره

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَاعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَّاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

جعفر بن مبشر از قول بعضی از مفسران گفته است که این آیه با فرموده خداوند تعالی «وَكُتِبَ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ» (مائده: ۴۵) منسوخ شده است. شیخ طوسی این آیه را منسوخ نمی داند؛ زیرا مفاد آن معمول است و «النفس بالنفس» با آیه اول تنافی ندارد؛ چرا که عام است و نیاز نیست که یکی دیگری را نسخ کند (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۱۰۲/۲).





از دیدگاه آیت الله خویی نیز آیه اول به واسطه آیه دوم نسخ نشده و حکم آن پابرجا است؛ زیرا آیه دوم در واقع درصدد بیان تشریع اصل قصاص و بیان حکم و حدود آن است. به بیان دیگر این آیه، حکم و مفهوم آیه اول را تشریح می‌کند. از منظر روایات نیز هیچ شکی در ثابت بودن حکم آیه اول وجود ندارد (خویی، ۱۴۳۰ق: ۲۹۱-۲۹۳).

۲. آیه ۱۸۰ سورة بقره

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»

ادعا شده این آیه با آیه میراث و حدیث «لاوصیة لوارث» و نیز اجماع، نسخ شده است، اما شیخ ادعای اجماع بر نسخ آیه یادشده را باطل می‌داند. همچنین ادعای نسخ با استناد به حدیث «لاوصیة لوارث» را نیز که خبر واحد است، بعید می‌داند، به این دلیل که نسخ قرآن با آن براساس اجماع، جایز نیست و عمل به آن در تخصیص عموم قرآن نیز جایز نمی‌باشد. ادعای نسخ با آیه میراث نیز نادرست است؛ زیرا میان آنچه خداوند برای والدین و دیگران از میراث واجب کرده است و امر به وصیت برای آنها از جهت تخصیص، تنافی وجود ندارد. ادعای نسخ به استناد حصول اجماع بر عدم وجوب وصیت نیز باطل است؛ زیرا اجماع یادشده، امتناعی از مستحب بودن آن ندارد. همچنین ادعای تعلق نسخ به والدین، ادعایی بدون دلیل است و با گفتار مدعیان نسخ در آیه منافات دارد (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۱۰۷/۲-۱۰۸).

آیت الله خویی نیز ادعای نسخ این آیه به وسیله آیه ارث و گفتار پیامبر ﷺ را مردود می‌داند و آن را با دلایلی رد می‌کند: اول اینکه حکم ارث نبردن والدین از میت در اوایل اسلام جز از طریق وصیت، خبری واحد است که نمی‌تواند آیه قرآن را نسخ نماید. دوم اینکه نسخ متوقف بر متأخر بودن نزول آیه ارث است که طرفداران نسخ نمی‌توانند آن را ثابت کنند. سوم اینکه مضمون آیه ارث با آیه وصیت تنافی ندارد و قابل جمع است. چهارم اینکه از آنجا که «موضوع ارث پس از وصیت جریان پیدا می‌کند، ... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا...» (نساء: ۱۱-۱۲) از این رو آیه ارث نه تنها وصیت را نسخ نمی‌کند، بلکه آن را تنفیذ و بر آن تأکید می‌نماید.

اما ایشان درباره ادعای نسخ با فرموده پیامبر ﷺ می‌نویسد: «وصیتی برای وارث نیست» نیز به چند دلیل مردود است: اول اینکه صحت این روایت ثابت نشده است. دوم

اینکه این روایت، با روایات فراوانی که از اهل بیت: نقل شده، مخالف است. سوم اینکه این روایت، خبر واحد است و نسخ شدن آیات قرآن با خبر واحد به اجماع تمام مسلمانان جایز نیست. چهارم اینکه مدلول و مفهوم این روایت با مفهوم آیه، منافات ندارد. بنابراین نتیجه گرفته می شود که آیه وصیت نسخ نشده و حکمی که از آن استفاده می شود، مانند احکام آیات گذشته ثابت و پابرجاست (خویی، ۱۴۳۰ق: ۳۷۵).

نتیجه گیری

در این مقاله با هدف تبیین تطبیقی دیدگاه شیخ طوسی به عنوان یکی از عالمان متقدم و آیت الله خویی به عنوان یکی از عالمان متاخر درباره نسخ در قرآن کریم نتایج زیر به دست آمد:

در بُعد نظری مسئله نسخ در قرآن کریم، شیخ طوسی و آیت الله خویی در مواردی همچون معنای لغوی و اصطلاحی نسخ، امکان نسخ در قرآن کریم، امکان وقوع نسخ قرآن کریم از طریق سنت مقطوع و متواتر، اشتراک نظر دارند. در مواردی همچون اقسام متصوره نسخ در قرآن کریم؛ یعنی نسخ حکم بدون لفظ و تلاوت، نسخ لفظ بدون حکم و نسخ لفظ و حکم با هم که برخلاف شیخ طوسی، آیت الله خویی فقط صورت نخست را می پذیرد و نیز موردی که در آیه ای به موقتی بودن حکم در آن اشاره شده باشد و بعد حکم جدید بیاید، شیخ طوسی به نسخ و آیت الله خویی به عدم نسخ قائل هستند.

اما درباره نمونه آیات مورد بحث در نسخ، متأثر از اختلاف در مبنای نظری یادشده، شیخ طوسی به منسوخ شدن بیش از یک آیه از قرآن کریم از جمله آیه ۱۲ مجادله، آیه ۱۵ نسائی، آیه ۶۵ انفال، آیه ۱۰۹ بقره، قائل است. این در حالی است که آیت الله خویی تنها در یک آیه (۱۲ سوره مجادله) به نسخ اعتقاد دارد که وجه اشتراک ایشان در آیات منسوخ با شیخ طوسی است. همچنین می توان به آیاتی از قرآن کریم همچون آیه ۱۷۸ و ۱۸۰ سوره بقره، اشاره کرد که هم شیخ و هم آیت الله خویی در آن بر عدم نسخ، اتفاق نظر دارند.





فهرست منابع

۱. ابن فارس، احمد بن فارس بن زكريا (۱۳۹۹)، معجم المقاييس اللغة، بيروت: دار الفكر.
۲. خویی، سيدابوالقاسم (۱۴۳۰)، البيان في تفسير القرآن، قم: مؤسسة احياء آثار الامام الخوئي.
۳. خویی، سيدابوالقاسم (۱۳۸۲ش)، بيان در علوم و مسايل كلى قرآن، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۴. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۹)، التبيان في تفسير القرآن، تدوين توسط احمد حبيب قصير العامل. بی جا: دار احیاء التراث العربی، مكتب الأعلام الإسلامی.
۵. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۷۶ش)، العدة في أصول الفقه، قم: مؤسسه بعثت.
۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۷. معرفت، محمدهادی (۱۳۷۱ش)، التمهيد في علوم القرآن (آموزش علوم قرآن)، ترجمة ابو محمد وكيلى، تهران: مركز چاپ و نشر سازمان تبليغات اسلامي.